

مطالعه تطبیقی رویکردهای مختلف استراتژی پدیدارشناسی

فریبا عادل اسکندانی^۱، محمد بخت آزمای بناب^۲

^۱ گروه مدیریت دولتی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران

^۲ گروه مدیریت دولتی، واحد ممقان، دانشگاه آزاد اسلامی، ممقان، ایران

نویسنده مسئول:

فریبا عادل اسکندانی

چکیده

روش تحقیق یکی از منابع مهم کسب دانش است که به روش های مختلفی دسته بندی می شود. در بحث روش شناسی تحقیق دو پارادایم تحقیق کیفی و کمی وجود دارد. یکی از روش های مهم تحقیق در رویکرد کیفی، روش پدیدارشناسی است که با توجه به نوع نگاه به پدیده مورد بررسی، این رویکرد خود به دو روش عمده توصیفی و تفسیری تقسیم می شود که علاوه بر شباهت های بسیار، این روش تفاوت هایی هم دارند. یکی از وجوه اشتراک این روش شناسی ها، استفاده از تجربه شخصی مشارکت کنندگان در پژوهش و دستیابی به اطلاعاتی درباره تجربه زیسته فرد از طریق درون نگری است که آنها را کاملاً از روش شناسی های کمی جدا می سازد. گرچه در این روش شناسی ها، وجود سوگیری های فرد را مورد توجه قرار می دهند اما در پژوهش های پدیدارشناختی تلاش برای کنار نهادن این سوگیری ها برای دست یابی به توصیفی صحیح از پدیده مورد نظر است. مقاله حاضر پس از بررسی مبانی فلسفی روش پدیدار شناسی توصیفی و تفسیری به بحث درباره تشابهات و تفاوت های اساسی آنها از جنبه های مختلف می پردازد.

واژگان کلیدی: روش های پژوهش کیفی، پدیدار شناسی، پدیدار شناسی توصیفی، پدیدار شناسی تفسیری.

مقدمه

واژه Phenomenon از ریشه یونانی Pheinein گرفته شده که به معنای نمایش دادن و نشان دادن است و آن را پدیدارشناسی نیز ترجمه کرده اند. واژه Phenomenon به معنای یک شی یا یک جنبه و نمود شناخته شده از طریق حواس، نه از طریق تفکر آمده است (پرتوی، ۱۳۸۷).

پدیدارشناسی به معنای بررسی فلسفه مطالعه ساختار تجربه یا آگاهی است. این جنبش فلسفی در ابتدای سده بیستم میلادی توسط ادموند هوسرل پایه گذاری شد و سپس توسط حلقه ای از متأثرین او در دانشگاه گوتینگن و دانشگاه لودویگ ماکسیمیلیان مونیخ در آلمان گسترش یافت. جنبش فلسفی پدیدارشناسی سپس به فرانسه، ایالات متحده آمریکا و دیگر نقاط و اغلب در زمینهای بسیار متفاوت از کارهای اولیه ادموند هوسرل، انتشار یافت. پدیده شناسی را نباید جنبشی یکتا دانست بلکه نویسندگان مختلف این فلسفه در یک خانواده جای می گیرند ولی در همین حال تفاوت های چشمگیری دارند. پدیدارشناسی یک مکتب یکتا نیست بلکه میتوان آن را یک طرز فکر، متد و سبک و تجربه ای باز و همواره نو شونده که نتایج متفاوتی دارد، دانست (هوسرل، ۱۳۸۶). صحبت در باب پدیدارشناسی بدون ذکر دیدگاههای ادموند هوسرل (۱۸۵۹-۱۹۳۸) و مارتین هایدگر امکان پذیر نیست. ادموند هوسرل پدیدارشناسی را با تاکید بر وجوه التفاتی ذهن و با هدف منظم ساختن فلسفه و فلسفه شناخت به طور اخص به کار برد. البته این واژه را نخستین بار یوهان هنریش لامبرت در کتاب Neues Organon در سال ۱۷۶۴ به کار برد. پدیدارشناسی با تفکیک آگاهی با واسطه و بی واسطه از یکدیگر، آگاهی انسان را از پدیدارهای ذهنی که بدون واسطه در ذهن وی ظاهر میشوند و ممکن است حتی عینیتی هم نداشته باشند، مطالعه می کند. هوسرل معتقد است هر فعالیت ذهنی، وجه التفاتی خاصی دارد، یعنی چیزی که ذهن ما در موردش به تفکر می پردازد در یک لحظه خاص به دلیل التفات ذهنی موجود می شود، حال آن که ممکن است آن وجود ذهنی، موجودی عینی نباشد. در نظر هوسرل موضوع فلسفه همین موضوعات مورد آگاهی است، یعنی هر آن چه که تجربه می کنیم، اعم از این که وجود داشته باشد یا نداشته باشد. هوسرل اصطلاح پدیدارشناسی را هم برای روش خاص و هم برای اصول و مبادی فلسفی خود به کار می برد. او از دو واژه منشا و آغاز در تبیین و توضیح این اصول و مبادی استفاده می کنند. اندیشه هوسرل با خودآگاهی مبتنی بر پدیدارشناسی آغاز میشود و بر نقطه آغازین تفکر تاکید می ورزد و بر این باور است که اندیشمند می تواند بر سبق ذهنها و تمایلات غالب آمده و تنها بر مطالب متقین اتکا داشته باشد (دهقانی ناژوانی، ۱۳۸۶).

مبانی نظری

روش های پنج گانه پژوهش کیفی

روش تحقیق یکی از منابع مهم کسب دانش است که به روش های مختلفی از جمله روش های کمی و کیفی دسته بندی می شود. تحقیقات کمی را این گونه تعریف می کنند: کوشش مستمر، سازمان دار و عینی برای بررسی و مورد آزمایش قرار دادن علم بشری و تولید دانش جدید و ارتقای سطح علم بشر می باشد از سوی دیگر تحقیقات کیفی را کوششی سازمان دار، ذهنی و برای کشف معانی تجارب روزمره تعریف می کنند (Burns & Grove, 2007). اطلاعات کیفی از نگاه عمیق به پدیده ها به دست می آید. پژوهشگران تعریف وسیعی از یک پدیده را که تقریباً تمام وقایع تجربه شده افراد را در بر می گیرد، مورد استفاده قرار می دهند (Borg & Gall, 2003).

از روش های مرسوم در تحقیقات کیفی می توان به تحقیق روایتی، پدیدارشناسی، نظریه زمینه ای، قوم نگاری، مطالعه موردی اشاره کرد. در این مقاله مختصری اشاره به ویژگی های این ۵ رویکرد کیفی کرده سپس به توضیح روش پدیدار شناسی و رویکرد های آن می پردازیم.

جدول ۱: مقایسه ویژگی های پنج رویکرد کیفی (کیامنش و دانای، ۱۳۹۶)

ویژگی های پنج رویکرد کیفی					
مشخصات	تحقیق روایتی	پدیدار شناسی	نظریه زمینه ای	قوم نگاری	مطالعه موردی
کانون توجه	کشف نمودن زندگی یک فرد	فهمیدن ماهیت تجربه	توسعه دادن یک نظریه زمینه ای از داده های میدانی	توصیف و تفسیر نمودن فرهنگ مشترک گروهی	توسعه دادن توصیفی عمیق و تحلیلی از یک یا چند مورد
مناسبتین نوع مسأله برای طراحی	نیاز به گفتن داستانهایی از تجارب فردی	نیاز به توصیف وجود یک پدیده ی زنده	زمینه یابی یک نظریه از دیدگاه مشارکت کنندگان	توصیف و تفسیر الگوی مشترک فرهنگ یک گروه	فراهم سازی درک عمیق یک مورد با موردهایی
زمینه رشته ای	انسانشناسی، ادبیات، تاریخ، روانشناسی و جامعه شناسی	فلسفه روانشناسی آموزش و پرورش	جامعه شناسی	انسان شناسی و جامعه شناسی	روانشناسی، حقوق، علوم سیاسی و پزشکی
واحد تحلیل	مطالعه ای یک فرد با افراد بیشتری	مطالعه ای چندین نفر که تجارب مشترکی دارند	مطالعه ای یک فرایند، کنش یا تعامل بسیاری از افراد درگیر ...	مطالعه ای یک گروه که در فرهنگ یکسانی سهیم اند	مطالعه ای یک برنامه، فعالیت بیش از یک فرد
شکل گردآوری داده ها	استفاده از مصاحبه های دست اول و اسناد	استفاده از مصاحبه های دست اول با افراد، اگرچه اسناد، مشاهدات و هنر را نیز می توان بررسی کرد.	استفاده از مصاحبه های دست اول با ۲۰-۶۰ فرد	استفاده از مشاهدات و مصاحبه های دست اول اما شاید منابع دیگر در خلال زمان گسترده تری در میدان گردآوری شده باشند.	استفاده از منابع چندگانه نظیر مصاحبه ها، مشاهدات، اسناد و مصنوعات
استراتژیهای تحلیل دادهها	تحلیل داده های مربوط به داستان ها، بازسازی داستانها، توسعه تم ها اغلب با استفاده از یک گاه شناسی	تحلیل داده های مربوط به گزاره های معنی دار، واحد های معنا دار، توصیفات ساختاری و متنی، توصیف ذات	تحلیل داده ها از طریق کد گذاری باز، مدگذاری محوری، کد گذاری گزینشی	تحلیل داده ها از طریق توصیف فرهنگ مشترک، گروه، شواهد	تحلیل داده ها از طریق توصیف موردی و زمینه های این مورد همچون زمینه های بین موردی
نوشتن گزارش	پروردن یک روایت در مورد داستان های زندگی	توصیف ماهیت یک تجربه	تولید نمودن یک نظریه شرح داده شده در یک تصویر	توصیف چگونگی عملکرد یک فرهنگ مشترک گروهی	بسط یک توصیف مفصل از یک مورد یا موارد بیشتر
ساختار کلی مطالعه	مقدمه (مسئله، سئوالات) روش های تحقیق (یک روایت، اهمیت فرد، گردآوری داده ها، تحلیل نتایج) گزارش داستانها استدلال نظری افراد در مورد زندگیشان شناسایی قسمت های روایت شناسایی الگوهای معنی (رویدادها، فرایندهای تجلیات، تم ها)	مقدمه (مسئله، سئوالات) روش های تحقیق (مفروضات فلسفی و پدیدارشناختی، گردآوری داده ها، تحلیل نتایج) اهمیت گزاره ها معنی گزاره ها تم های معانی توصیف کامل پدیده	مقدمه (مسئله، سئوالات) روش های تحقیق (نظریه زمینه ای، گردآوری داده ها، تحلیل نتایج) کد گذاری باز کد گذاری محوری کد گذاری انتخابی و قضایای نظری و مدل ها بحث نظری و مقایسه با ادبیات موجود	مقدمه (مسئله، سئوالات) روش های تحقیق (قوم نگاری، گردآوری داده ها، تحلیل نتایج) توصیف فرهنگ تحلیل تم های فرهنگی تفسیر، درس های آموخته شده، سئوالات به وجود آمده	شرح ورود مقدمه (مسئله، سئوالات، مطالعه موردی، گردآوری داده ها، تحلیل، نتایج) توصیف موارد و زمینه شان توسعه موضوعات تشریح موضوعات انتخاب شده ادعا ها

خلاصه	شرح خاتمه/خروج
-------	----------------

استراتژی تحقیق پدیدارشناسی

پدیدارشناسی، هم به عنوان شیوه جمع آوری اطلاعات (انواع مشاهده) (Creswell, 2007)، هم به عنوان یک روش تحقیق (مجموعه نگرش کیفی و تحلیلی نسبت به یک موضوع تحقیق خاص) (Moustakas, 1994; Van Manen, 1990) و هم به عنوان یک نظریه (مجموعه نظام خاصی که یک موضوع را در چهارچوب آن بتوان تحقیق کرد) (Rapport & Wainwright, 2006) مطرح است. هدف پژوهش پدیدارشناسی، توضیح صریح و شناسایی پدیده‌ها است آن گونه که در موقعیتی خاص توسط افراد ادراک می‌شوند (van Manen, 1990). در واقع پدیدارشناسی به توصیف معانی یک مفهوم یا پدیده از دیدگاه عده‌ای از مردم و برحسب تجارب زیسته آنان در آن مورد می‌پردازد. بنابراین در پی فهم تجارب مشترک عده‌ای از مردم می‌باشد (yanowa & Schwartz-shea, 2006). پریست (۲۰۰۵) نیز معتقد است که کسانی که بطور واقعی در حال بسر بردن زندگی خویش در همجواری با پدیده مورد مطالعه هستند، تنها منبع مشروع داده‌هایی هستند که محقق می‌تواند با اتکا به آن به حقیقت پدیده دست یابد. همچنین پدیدارشناسی به کسب فهم عمیق تری از ماهیت و معانی تجارب روزانه کمک می‌کند. پدیدارشناس می‌پرسد: "این تجربه چیست و به چه می‌ماند؟" (de Marrais & Tisdale, 2002) علت انتخاب و رجحان روش تحقیق کیفی پدیدارشناسی موس تاکاس (مبتنی بر پدیدارشناسی متعالی هوسرلی) نسبت به سایر روش‌های پدیدارشناختی نظیر؛ ون مانن (بر پایه پدیدارشناسی هرمنوتیکی هایدگر)، جهت هدف این نوشتار، آنچنان که گفته شد، مطابق با نظر محققان (Creswell, 2007; Moerer & Creswell, 2004) وجود رویه سیستماتیک، گام به گام و سامانمند در تحلیل داده‌ها نزد الگوی ابداعی موس تاکاس می‌باشد.

فلسفه پدیدارشناسی

همانند بسیاری دیگر، دال آلبا (۲۰۱۰) نیز اذعان دارد واژه‌ای به نام پدیدارشناسی در تاریخ فلسفه غرب اثرات پر معنا و عمیقی گذارده است. مک آن (۱۹۹۳) معتقد است که نقطه طلوع فلسفه پدیدارشناسی را می‌توان چاپ کتاب «پژوهشهای منطقی» هوسرل در سال ۱۹۱۳ دانست. ادموند هوسرل (۱۸۵۹-۱۹۳۸) ریاضیدان جوانی بود که هیچگاه نتوانست علاقه‌اش به فلسفه را پنهان کند و عاقبت سردمدار جنبشی شد که بعدها با تلاشهای دیگرانی چون هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶)، ژان پل سارتر (۱۸۴۷-۱۹۰۶)، موریس مرلوپوتی (۱۹۰۸-۱۹۶۱) و ... در مسیرهای متفاوتی توسعه یافت تا جایی که امروزه آن را می‌توان یک «سبک فکری همواره نوشونده» نامید.

با بررسی ریشه‌ای این واژه، معنای لفظی «اندیشیدن به آنچه خود را می‌نمایند» به دست می‌آید؛ اما آن دغدغهای که باعث استفاده از این واژه در مورد سبک اندیشه هوسرل بود، همان چیزی است که او به عنوان بازگشت به خود پدیده‌ها از آن یاد می‌کند یا تأمل در واقعیت و ذات پدیده (ایگلتون، ۱۹۸۳؛ کروگر، ۱۹۸۸ و موستاکاس، ۱۹۹۴ به نقل از گرین والد، ۲۰۰۴). اما این تأمل در ذات پدیده و یا بازگشت به خود پدیده از چه طریقی ممکن است؟ مفهوم بعدی اندیشه پدیدارشناسی را شکل داده است «تجربه زیسته» که فان مانن (۲۰۱۵) کشف آن را به عنوان هدف اصلی در پدیدارشناسی دانسته است.

نیکول (۲۰۱۴) نیز پدیدارشناسی را در واقع فرصتی برای درک این جهان می‌داند، البته درکی که نه از راه کتاب و دانش انتزاعی حاصل شود بلکه به وسیله تجربه مستقیم و دست اول به دست آید؛ تجربه‌ای پایان ناپذیر و مرتباً در حال نوشتن. وی معتقد است این روش شناخت، راه را بر مدعیانی که دانش را مکتوب، نظری و پایان پذیر می‌دانستند بست و ابزار تازه‌ای به دست پژوهشگران حوزه علوم انسانی داد.

امروزه شاخه‌های متفاوتی از این روش ایجاد شده که در زمینه‌های مختلف به کار برده می‌شود؛ از جمله که می‌توان به دسته بندی فان مانن اشاره کرد. این دسته بندی شامل مواردی مانند پدیدارشناسی استعلایی، پدیدارشناسی وجودی، پدیدارشناسی هرمنوتیک، پدیدارشناسی زبان شناسانه، پدیدارشناسی اخلاقی و پدیدارشناسی در عمل می‌باشد.

اما روایت شکل گیری فلسفه را، و نوع نگاهی که به این نحله‌های گوناگون ختم شده است، باست (۲۰۰۶) در سه مرحله زیر خلاصه می‌کند:

۱. مرحله مقدماتی پدیدار شناسی که آن را به برناتانو (۱۸۳۸-۱۹۱۷) نسبت میدهند. برشانو اولین کسی است که از واژه‌های به نام «روی آوردنگی» که بعدها به عنوان یکی از اصول بنیادین فلسفه پدیدار شناسی شناخته شد، استفاده کرد. لنگریچ (۲۰۰۸) مفهوم این واژه را این گونه بیان می کند: «روی آوردنگی پدیدار شناختی یعنی هرگاه ما آگاه هستیم، آگاهی مان خالی نیست و حتما نسبت به چیزی است».

به بیان دیگر، ذهن انسان نمی تواند از آنچه در حال فهمیدن و درک آن است جدا شود و این دو با هم، سازنده انواع اشیاء یا پدیدارهای زندگی او می باشند. باور به این موضوع در شکل گیری فلسفه پدیدارشناسی نقش مهمی داشته است، زیرا همان گونه که نیکول (۲۰۱۴) نیز اذعان دارد، عقیده به این موضوع، ثنویت دنیای ذهن و دنیای بیرون ذهن را از بین برده و تأکید می کند که هر موجودیتی در این جهان، فقط به وسیله روی آوردنگی ذهن به آن و ایجاد آگاهی و دانش موقعیتی نسبت به آن، قابل درک و شناسایی است.

۲. مرحله آلمانی پدیدار شناسی که آن را معادل با ظهور هوسرل و هایدگر در نظر می گیرند. بسیاری بر این عقیده اند که بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) هوسرل سعی داشت با نگاهی جدید به فلسفه و کاربرد آن، ارتباط عمیق تری با دغدغه های بشر ایجاد کند و این در واقع مرحله ای است که دی وارن (۲۰۱۲) نیز از آن به عنوان دوره متمایز شدن روش شناسی علوم طبیعی از علوم انسانی نام برده است. باست (۲۰۱۵) از روش هوسرلی و نوع نگاه او به جهان، به عنوان روش مرتبط با طبیعت دانش یاد می کند که به دنبال پاسخ به این سؤال کلیدی و هستی شناسانه است که «ما چگونه می دانیم؟»

هوسرل در پاسخ به این سؤال، تنها راه شناخت درست پدیدارهای این جهان را، بازگشت به سمت «درک مستقیم» آن پدیده می داند و معتقد است با استفاده از تمرکز بر تجارب زیسته و توصیف و شفاف کردن آن تجارب به همان صورتی که در ذهن فرد قرار گرفته است، می توان به شناخت رسید.

هوسرل در تشریح روشی که به عنوان روش درک درست از جهان بر آن تأکید دارد از واژه هایی مانند اپوخه و تقلیل استفاده کرده و آنها را به عنوان مسیریایی برای کشف دانش طبیعی و نه دانشی که برخاسته از روش مصنوعی مرسوم در علوم طبیعی است، معرفی می کند. از نظر هوسرل، روش های شناختی موجود در جهان ریاضی زده، به درد جهان واقعی انسانها نمی خورد و پدیده های پیچیده اجتماعی، تاب فرضیه ساختن و از پیش محدود شدن را ندارد. بلکه می بایست با مراجعه به تجارب زیسته افراد و خالص سازی اذهان و اشیاء مورد نظر، نسبت به کشف و فهم واقعیات پدیدارهای مختلف اقدام نمود. وی برای این کار، روش سه مرحله ای تقلیل یا «فروکاست پدیدارشناسانه» را پیشنهاد می کند.

اولین گام، اپوخه یا تعلیق است. اپوخه واژه های معمول بین شک گرایان یونانی بوده و به معنای خودداری از قضاوت در مورد اشیاء است (ساکالوفسکی، ۱۳۸۸). در واقع با این کار «گرایشهای طبیعی» افراد، زدوده می شود تا بتوانند اشیاء را «آن گونه که پدیدار می شوند» درک نمایند (لنگریچ، ۲۰۰۸). هوسرل (۱۹۸۲) در توضیح تفاوت اپوخه پدیدارشناسانه با سایر مکاتب این گونه بیان می کند:

من این جهان را همچون یک سوفیست، نفی نمی کنم؛ در وجود واقعی اش همچون یک شکاک، تردید نمی کنم، بلکه اپوخه پدیدارشناسی را اعمال می کنم که مرا مطلقاً از هرگونه حکمی راجع به وجود واقعی مکانی زمانی باز میدارد».

ویلیگ (۲۰۱۳) معتقد است برای اپوخه نیاز به معلق کردن پیش فرض ها، مفروضه ها، داوری ها و درک هایمان است تا «خود» بتواند به یک آگاهی کامل از آنچه در حضورش ظاهر می شود دست یابد؛ که این کار، نتیجه اولین مرحله تقلیل است یعنی «آگاهی خالص فرد در آن لحظه».

دومین گام از تقلیل، به «تقلیل آیدتیک» معروف است یعنی رساندن پدیده به جایی که فقط بخش های غیر قابل تغییر ذات آن باقی بماند. در واقع هوسرل از پدیدارشناسی به عنوان «علم به ذات» نام برده (حقی، ۱۳۸۳) و ذات را نیز با ضروری بودنش در ماهیت یک پدیده، تعریف کرده است. این بدین معناست که مثلاً در یک موضوع مشخص، «هسته» و «سر چشمه» تمام پدیدارهای متفاوت آن، ذاتش می باشد (ورنو، وال و دیگران، ۱۳۸۷). کرسول (۲۰۰۷) نیز اساس کار پدیدارشناسی را همین ساده کردن تجربه های فردی مربوط به یک پدیده برای رسیدن به یک ماهیت یا ذات فراگیر و کلی آن ذکر می کند. البته مشخص است که این رسیدن به ذات، کاری از جنس توصیف محض است و در آن استفاده از توضیحات علی یا چارچوبهای نظری، مشروعیت ندارد. این توصیف می تواند شامل ویژگیهای فیزیکی مانند شکل، اندازه، رنگ و ویژگی های تجربی مانند تفکرات و احساساتی که به واسطه این پدیده در آگاهی محقق ظاهر می شود، باشد.

سومین گام از تقلیل، «تقلیل محقق» است. مرحله‌های که محقق نیز با رها شدن از همه آنچه معنای پیش فرضی و ماقبلی دارد به سوی «من ناب» یا «من محض» خود پیش می‌رود (دانایی فرد و کاظمی، ۱۳۹۰). در این حرکت، تجربه‌های فرد به صورت تجربه‌های یک من «فرارونده» یا «استعلایی» آشکار می‌شود، منظور این است که معناهایی که ما در ذهنمان از اشیاء و پدیده‌های مختلف ایجاد می‌کنیم، وابسته به نحوه مواجهه با نگرش «من» یا جریان آگاهی است (باقری، سجادیه و توسلی، ۱۳۸۹). هوسرل معتقد است که اگر سه مرحله تعلیق به درستی انجام شود، در نهایت از میان تجارب افراد مختلف در مورد یک پدیده، ذات واقعی آن پدیده، ظهور خواهد نمود.

البته این نگرش، مورد نقد مارتین هایدگر، سارتر و مرلوپونتی قرار گرفت. همه آنها اعتقاد داشتند که تجارب میبایست با توجه به زمینه وقوع شان دیده شوند (لنگریچ، ۲۰۰۸) و اصولاً جداسازی تجربه از زمینه اش ناممکن و خطاست. هایدگر که ابتدا اصول پدیدارشناسی را از هوسرل آموخت و از همکاران وی به شمار می‌رفت، با نقد پدیدارشناسی او، نحله دیگری را پایه‌گذاری نمود. وی بر این باور بود که فرد و جهان دو چیز غیر قابل تفکیک اند. او ایده «دازاین» را مطرح می‌کند؛ یعنی «بودن انسان در جهان» (برگر، ۲۰۰۵ و ویلسون، ۲۰۱۴) یا انسان به عنوان «هستی در جهان» [در برابر مفروضه هوسرل که انسان «هستی از جهان» است] که در موقعیت‌ها و حالات مختلف، چیزها و جهان را می‌شناسد؛ در نتیجه نمی‌توانیم و نباید این موقعیتها و حالات را در بحث خود از نظر دور کنیم (احمدی، ۱۳۸۰). در واقع هایدگر توصیفی نگرستن به جهان، فارغ از احکام ارزشی و بحث تعلیق داشتن یک منظر از هیچ کجا را غیر ممکن می‌داند (نقیب زاده و فاضلی، ۱۳۸۵). دازاین یا وجود-که معنای هستی را خودش می‌سازد، تفسیر می‌کند و می‌فهمد - باعث خواهد شد که رسیدن به اصل و ناب هر پدیده ناممکن شود و هیچ پدیده‌ای به طور صد در صد، میرا از تفسیر سازندگان و تجربه کنندگانش نباشد. بنابراین با وجود پایه‌های مشترک دو نحله اصلی پدیدارشناسی یعنی پدیدار شناسی توصیفی هوسرل و پدیدارشناسی تفسیری هایدگر، نکته اصلی در تفاوت بین آن‌ها، این قسمت است که هوسرل به زمینه، اهمیتی حاشیه‌ای و ثانوی، می‌دهد در صورتی که دغدغه اصلی هایدگر، زمینه و بستر زندگی انسان هاست (کمپل، ۲۰۰۱، دروکر، ۱۹۹۹، آربانیک، ۱۹۹۹ و جلنوس، ۱۹۹۸ به نقل از وجنارو سوانسون، ۲۰۰۷). در واقع پدیدارشناسان توصیفی اگر چه تصدیق می‌کنند که تفسیر، نقش مهمی در نحوه درک و تجربه افراد از جهان بازی می‌کند ولی این اعتقاد نیز در آنها وجود دارد که می‌بایست و می‌توان این تفاسیر را به کوچک‌ترین حد خود رساند تا بتوان بر «آنچه قبل از این و در خلوص پدیدار شناختی وجود دارد» تمرکز نمود (هوسرل، ۱۹۳۱ به نقل از ویلیگ ۲۰۱۳). در حالی که از نظر هایدگر و پدیدارشناسان تفسیری، توصیف محض غیر ممکن بوده و همه توصیف‌ها به گونه‌ای تفسیر هستند.

۳. مرحله سوم از سرگذشت پدیدار شناسی، دوره فرانسوی آن است. در طی جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹) پدیدار شناسی به فرانسه رسید و به عنوان فلسفه غالب در آمد. گابریل مارسل (۱۸۸۹-۱۹۷۳)، ژان پل سارتر و مارلو پونتی بیشترین نقش را در این زمان ایفا کردند و البته مفهوم پدیدارشناسی را از مفاهیم گذشته خود بسیار گسترده تر ساختند. به عنوان مثال سارتر که یک رمان و نمایشنامه نویس بود، فلسفیدن های پدیدارشناسانه خود را با نام «وجودگرایی» تغییر داد و بر روی مسئولیت فردی برای ساختن دنیای خود تأکیدی عمل گرایانه داشت در حالی که مرلوپونتی علاقه مند به روش شناسی این فلسفه بود و پس از آن تا دوره حاضر، استفاده از این روش در موقعیت‌های دانشی و روشی متفاوت، باعث ایجاد نحله‌های متنوع تری شده است. به هر حال آنچه به عنوان سرگذشتی کوتاه از پدیدارشناسی به عنوان فلسفی ترین روش تحقیق، گفته شد، الهام بخش پژوهشگرانی بوده است که اگر چه توانمندی رویکردهای کیفی را در انجام پژوهش باور داشتند اما کاربست این مبانی در عمل و پژوهشهای حوزه‌های مختلف علوم انسانی و بعضاً الهیات، علوم پزشکی و ... آنان را به سمت ساختار دادن به پژوهش پدیدارشناسی و ایجاد گام‌هایی عملی برای انجام آن هدایت کرد. افرادی مانند کلایزی، گیورگی، فان مانن و دیکلمان از این جمله اند که روش‌های ایشان در اجرای این پژوهش و تحلیل داده‌ها، در بسیاری از بخش‌های علوم انسانی کاربرد داشته است.

انواع پدیدارشناسی

دو رویکرد به پدیدارشناسی در این بحث بر جسته شده است: پدیدارشناسی هرمنوتیک (ون مانن، ۱۹۹۰) و پدیدارشناسی تجربی، استعلایی یا روانشناختی (موستاکاس، ۱۹۹۶). ون مانن (۱۹۹۰)، کتاب آموزنده‌ای در باره ی پدیدارشناسی هرمنوتیکی نوشته است که در آن، تحقیق را به عنوان جهت گیری به سوی تجربه ی زیسته پدیدار شناسی) و تفسیر «متون» زندگی (علم هرمنوتیک) توصیف می‌کند (ون مانن، ۱۹۹۰، ص ۴). اگر چه ون مانن رویکردی پدیدارشناختی به یک مجموعه قواعد یا روشها ندارد، وی تحقیق پدیدار شناسی را بعنوان یک فعل و انفعال متقابل پویا میان شش فعالیت تحقیق مورد بحث قرار می‌دهد. پژوهشگران ابتدا به یک پدیده، یک «علاقه ی پایدار» (ص ۳۱) توجه می‌کنند که بطور جدی مورد علاقه ی آنها است (مثلاً مطالعه، دیدن، رانندگی و مادری). در این فرایند، آنها به طرح‌های اساسی فکر میکنند که چه چیزی

ماهیت این تجربه ی زیسته را تشکیل میدهد. آنان توصیفی از پدیده را می نویسند، یک رابطه ی قوی را با عنوان تحقیق حفظ کرده و بین بخش های نوشته و کل تحقیق تعادل برقرار می کنند. پدیدارشناسی تنها یک توصیف نیست، بلکه به عنوان یک فرایند تفسیری نیز نگریسته شده است که در آن محقق تفسیری (یعنی محقق بعنوان «واسطه ی بین معانی مختلف) از معنی تجربی زیسته را به عمل می آورد.

پدیدارشناسی استعلایی، یا روانشناختی موسستاکاس (۱۹۹۵) کمتر بر تفاسیر محقق و بیشتر بر توصیف تجربه های مشارکت کنندگان متمرکز شده است. بعلاوه، موسستاکاس بر یکی از مفاهیم هوسرل، اپوخه (در پرانتز گذاشتن) تمرکز می کند که در آن پژوهشگران گذشته از تجربه هایشان، تا آنجا که ممکن است، دیدگاهی تازه را نسبت به پدیده ی مورد بررسی اتخاذ می کنند. از این رو، «استعلایی» بدین معنی است که «در آن هر چیزی بصورت تازه ای درک شده است، همانگونه که گویا برای اولین بار است» (موسستاکاس، ۱۹۹۶:۳۶).

این روشها که توسط موسستاکاس (۱۹۹۶) تشریح شده اند، مشتمل است بر تعیین یک پدیده برای مطالعه، خارج از پرانتز گذاشتن تجارب شخصی، و جمع آوری داده ها از چندین فرد که پدیده ای را تجربه کرده اند. محقق سپس با تقلیل اطلاعات به نقل قول ها یا گزاره های معنادار و ترکیب گزاره ها به تم هایی، داده ها را تحلیل می کند. بدنبال آن، محقق توصیفی متنی از تجارب افراد (آنچه تجربه ی مشارکت کنندگان است)، توصیفی ساختاری از تجربه هایشان (آنان چگونه آنرا بر حسب شرایط، وضعیتها، یا زمینه ها آنرا تجربه کرده اند) و ترکیبی از توصیف های متنی و ساختاری را برای گزارش ماهیت کلی تجربه ارائه می دهد.

روشهای انجام تحقیق پدیدارشناسی

مراحل عمده ی رویه ای در این فرایند عبارتند از:

- محقق تعیین می کند که آیا مسئله ی تحقیق از طریق استفاده از رویکرد پدیدار شناختی بهتر است بررسی شود. بهترین نوع مسئله ی مناسب برای این شکل از تحقیق آن است که در آن تجارب مشترک یا تجربه ی چندین فرد از یک پدیده فهمیده شود. این مهم خواهد بود که این تجارب مشترک به منظور توسعه ی اعمال یا سیاست ها فهمیده شوند یا درک عمیق تری در مورد خصایص پدیده را ایجاد کنند.
- یک پدیده ی مورد علاقه برای مطالعه مشخص شود، مثلاً خشم، حرفه ای گرایی برای یک کشتی گیر یا یک فرد کم وزن چه معنایی دارند.
- محقق مفروضات فلسفی گسترده ای را تشخیص داده و مشخص میکند. مثلاً یک محقق میتواند در مورد ترکیب واقعیت عینی و تجارب فردی بنویسد. این تجارب زیسته فراتر از «آگاهی» هستند و به سمت یک واقعیت جهت یافته اند. برای توصیف کامل اینکه مشارکت کنندگان پدیده را چگونه می بینند، محققان باید تا آنجا که ممکن است، تجارب خودشان را خارج از پرانتز بگذارند.
- داده ها از افرادی که تجربه ی زیسته ای از یک پدیده دارند گردآوری میشوند. اغلب، گرد آوری داده ها در مطالعات پدیدار شناختی شامل مصاحبه های عمیق و مصاحبه های چندگانه با مشارکت کنندگان است. پل کینگ بورن (۱۹۸۹) توصیه می کند که محققان با ۵ تا ۲۵ فرد که همگی پدیده ای را تجربه کرده اند، مصاحبه کنند. شکلهای دیگر داده ها، نظیر مشاهدات، مجلات، هنر، شعر، موسیقی و دیگر اشکال هنری نیز میتوان گرد آوری نمود.
- مشارکت کنندگان با دو سؤال کلی مورد پرسش قرار می گیرند: شما در مورد این پدیده چه تجربه ای دارید؟ چه زمینه ها یا وضعیتهایی بطور نمونه تجارب شما از این پدیده را تحت تأثیر قرار داده یا مؤثر بوده است؟ سؤالات باز دیگری را نیز میتوان مورد پرسش قرار داد.
- مراحل تحلیل داده های پدیدارشناختی عموماً شبیه به همه ی پدیدارشناسی های روانشناختی هستند که در روشها مورد بحث قرار گرفته اند. ساختن داده ها از اولین و دومین سؤالات پژوهشی، تحلیلگران داده ها از طریق این داده ها (رونوشت مصاحبه) و برجسته سازی «گزاره های مهم» جملات یا نقل قولهایی که درکی از اینکه چگونه مشارکت کنندگان این پدیده را تجربه کرده اند، فراهم می سازند. موسستاکاس (۱۹۹۴) این مرحله را افقی سازی / سر راست سازی horizontalization می نامد. سپس، محقق خوشه های معنی را از این گزاره های معنادار جهت تم ها توسعه می دهد.

- سپس این گزاره های معنادار و تم ها برای نوشتن توصیفی از آنچه که مشارکت کنندگان تجربه کرده اند مورد استفاده قرار می دهد (توصیف متنی). آنها همچنین برای نوشتن توصیفی از زمینه یا موقعیتی که بر چگونگی تحت تأثیر قرار دادن تجربه ی پدیده توسط مشارکت کنندگان، که تغییر تخیلی یا توصیف ساختاری نامیده میشود، مورد استفاده قرار می گیرند. موسستاکس (۱۹۹۴) یک گام بیشتر را اضافه می کند: محققان در مورد تجارب خودشان و زمینه و موقعیت هایی که تجارب خودشان را تحت تأثیر قرار داده اند، نیز می نویسند.
- از توصیفهای ساختاری و متنی / بافتاری، محقق پس از آن توصیفی ترکیبی می نویسد که «ذات» پدیده را نمایان میسازد، که ساختار نامتغیر اساسی یا ذاتی نامیده می شود. مقدمات این متن بر تجارب مشترک مشارکت کنندگان تمرکز می کنند. بعنوان مثال، این بدان معنی است که همه ی تجارب یک ساختار زیرین دارند. اندوه همانند عشق فرد به یک توله سگ، یک طوطی یا یک بچه است یا نه).

طرح سوال در روش پدیدار شناسی

تعیین سؤال پژوهشی برای انجام تحقیق حیاتی است و محور انجام کل پروژه محسوب می شود. در تعیین سؤال تحقیق در پدیدارشناسی باید به وجود ذاتی پدیده پرداخت پس بهتر است از الگوی وجود ذاتی پدیده چیست؟ برای طراحی سؤال پژوهش پدیدار شناسی بهره گرفت (عابدی، ۱۳۸۵).

نمونه گیری در روش پدیدار شناسی

هدف نمونه گیری در روش های کیفی، فهم پدیده مورد نظر است (Burns & Grove, 2007).

از این رو نمونه گیری در پژوهش پدیدار شناسی مبتنی بر هدف است، چون بر خلاف تحقیقات کمی، هدف عمومیت بخشیدن یافته ها به جامعه ای که نمونه از آن انتخاب شده، نمی باشد، بلکه هدف فهم پدیده مورد نظر است. محققین باید از میان افرادی که دارای تجارب کافی در مورد پدیده مورد مطالعه هستند و می توانند بهترین اطلاعات را در مورد موضوع ارائه دهند، انتخاب شوند. به چنین افرادی منابع اطلاعاتی گفته می شود و باید در بافت معینی به عنوان نمونه دیده شوند. (Field & Mors, 1996).

حجم نمونه روش پدیدار شناسی

اشباع داده ها، تعیین کننده حجم نمونه در پژوهش پدیدارشناسی است، بدین صورت که در هنگام تحلیل داده ها، دسته بندی های مفاهیم کامل و ارتباط بین دسته بندی ها به خوبی معین می شود و کدهای جدیدی از تحلیل داده ها استخراج نشود. حجم نمونه را مترادف با اشباع داده ها در نظر می گیرند و در این روش به افراد نمونه، مورد پژوهش اطلاق نمی شود، بلکه به افراد نمونه، شرکت کننده مطلع یا همکار گفته می شود. روش های جمع آوری داده ها در تحقیقات کیفی و تحقیق پدیده شناسی عبارت اند از: مشاهده، مصاحبه و یادداشت برداری میدانی، اسناد و مدارک یا اغلب ترکیبی از این روش ها می باشد. (عابدی، ۱۳۸۵).

تحلیل داده ها در روش پدیدار شناسی

تحلیل داده ها در تحقیق پدیده شناسی همچون تحقیقات کیفی، یک الگوی منظمی از تکرار، جمع آوری و تحلیل هم زمان داده ها است. این الگو اغلب مراحل از جمع آوری داده ها تحلیل، جمع آوری تحلیل و غیره تا اشباع داده ها ادامه می یابد.

روش های مختلفی برای تحلیل اطلاعات در پدیدارشناسی مطرح است که اهم آنها عبارت اند از: روش های مربوط به وان کام، جورجی، کلایزی، پارس و دیکلمن و همکاران.

اگرچه روش های فوق تفاوت چندانی با هم ندارند، با این حال پژوهشگران بایستی روشی که با اهداف پروژه تحقیقاتی و نوع فلسفه انتخابی مناسب تر است، انتخاب کنند. به طور معمول کسانی که با روش فنومونولوژی توصیفی، کار می کنند، از روش کلایزی و افرادی که از روش فنومونولوژی تفسیری پیروی می کنند، از روش دیکلمن و همکاران بهره می گیرند (هالوی و ویلر، ۱۳۸۵).

روش هفت مرحله ای کلایزی برای رویکرد توصیفی

۱. تمام توصیف های ارائه شده توسط شرکت کننده در مطالعه را که به طور مرسوم پروتکل نامیده می شود، به منظور به دست آوردن یک احساس و مأنوس شدن با آنها بخوانید.
 ۲. به هر یک از پروتکل ها مراجعه و جملات و عباراتی را که مستقیماً به پدیده مورد مطالعه مرتبط است، استخراج نمایید. این مرحله تحت عنوان استخراج جملات مهم شناخته شده است.
 ۳. تلاش نمایید تا به معنای هر یک از جملات مهم پی ببرید. این مرحله تحت شناخته شده "فرموله کردن معانی" عنوان است.
 ۴. مراحل فوق را برای هر پروتکل تکرار نموده و معانی فرموله شده و مرتبط به هم را در خوشه هایی از تم ها (موضوعات اصلی) قرار دهید. الف) از طریق مراجعه به پروتکل های اصلی، اعتبار خوشه ها را مورد بررسی قرار دهید.
 - ب) در این مرحله ممکن است تناقضاتی در بین و یا درون خوشه های متعدد مورد توجه قرار گیرند. محقق نیایستی از این داده ها یا تم های به ظاهر نامناسب، چشم پوشی کند.
 ۵. تلفیق نتایج در قالب یک توصیف جامع از موضوع مورد پژوهش.
 ۶. فرموله کردن توصیف جامع پدیده تحت مطالعه به صورت یک بیانیه صریح و روشن از ساختار اساسی پدیده مورد مطالعه "ساختار ذاتی پدیده" که اغلب تحت عنوان نام گذاری می شود.
 ۷. از طریق مراجعه مجدد به هر یک از شرکت کنندگان و انجام یک مصاحبه منفرد و یا انجام جلسات متعدد مصاحبه می توان نظر شرکت کنندگان را در مورد یافته ها پرسید و نسبت به اعتبارسنجی نهایی یافته ها، اقدام نمود (McFarlan & Leininger, 2002).
- البته کلایزی معتقد است محققین باید نسبت به این مراحل انعطاف پذیر باشند.
- دیکلمن و همکاران معتقدند این راهنمایی ها برای مطالعات پدیدارشناسی مهم می باشند. آنها نشان می دهند که جستجو برای جوهره پدیده و معنای آن در درون یک زمینه تعریف شده، فقط یک تکنیک یا یک سری از مراحل مکانیکی نیست، بلکه آشکار نمودن معانی است که نیاز به تعلیق، شهود و تفکر را دنبال می کند.

روش دیکلمن برای رویکرد تفسیری

۱. خواندن مصاحبه ها برای دریافت یک ایده کلی
۲. نوشتن خلاصه های تفسیری و جستجو برای موضوعات بالقوه
۳. تجزیه و تحلیل نوار پیاده شده به عنوان یک کار گروهی برای یک موضوع تفسیری
۴. رجوع به متن یا شرکت کنندگان برای روشن نمودن موضوعات معین
۵. مقایسه متون برای تعیین معانی رایج و اعمال مشترک
۶. تعیین الگوهای مرتبط با موضوعات
۷. سؤال از گروه مفسر و دیگر همکاران برای پیشنهادات در طرح نهایی (هالوی و ویلر، ۱۳۸۵).

رعایت اخلاق در مراحل تحقیق

افراد در تحقیق، شرکت کننده هستند. هدف تحقیق، رویه های تحقیق، خطرات و فواید تحقیق، ماهیت داوطلبانه بودن شرکت در تحقیق، برای آنان بیان می شود. حق شرکت کننده برای انصراف از شرکت در تحقیق در هر زمانی و روش هایی که فرد را مورد محافظت قرار دهد، باید مد نظر قرار گیرد. فرم رضایت نامه در شروع هر مصاحبه از شرکت کنندگان اخذ گردد. (Burns & Grove, 2007).

صحت تحقیق

روش های متعددی وجود دارد که محققان کیفی می توانند آنها را بررسی و به خوانندگان خود ارائه کنند تا صحت تحقیق بررسی شود. رایج ترین راهبردها عبارت اند از: بازبینی توسط اعضاء، جستجو برای موارد منفی یا توضیحات جایگزین، بازبینی توسط همکاران، روش های تلفیقی و حسابرسی یا تصمیم گیری (Vishnevsky & Beanlands, 2004).

مقایسه دو روش پدیدار شناسی توصیفی و تفسیری

پدیدار شناسی هوسرل و پدیدار شناسی هرمنوتیکی هایدگر دارای عناصر مشابهی هستند. هر دو در آلمان پا گرفته اند، با بنیانگذارانی که با هم کار کرده و در هم تاثیر گذاشته اند. بعلاوه، هر کدام از این متفکران در صدد بوده است جهان زندگی با تجربه انسان را آنگونه که زیسته شده، روشن سازد. آنان می خواستند آن چه را که می دیدند از طریق استفاده از اکتشافات علمی - تجربی در حوزه انسانی از دست رفته است، بازیابی نمایند. هر دو دریافته بودند که جهانی که دانشمندان، بر اساس ثنویت دکارتی، به عنوان تنها جهان موجود، باور دارند، صرفا یک جهان در میان جهان های بسیار است، در نتیجه به دنبال ایجاد نگاهی جدید به جهان و انسان بودند. (Denzin & Lincoln, 2000).

جدول ۲: شباهت های پدیدار شناسی توصیفی و تفسیری

۱	پدیدار شناسی توصیفی و تفسیری هر دو در آلمان به وجود آمده اند.
۲	هر دو رویکرد پدیدار شناسی در صدد آن بوده اند که جهان زندگی با تجربه انسان را آنگونه که زیسته شده روشن سازند.
۳	هر دو می خواستند اکتشافات علمی و تجربی را که در حوزه انسانی از دست رفته بود را دوباره بازیابی نمایند.
۴	هم پدیدار شناسی توصیفی هم تفسیری به دنبال ایجاد نگاهی جدید به جهان و انسان بودند.
۵	جمع آوری داده ها، انتخاب آزمودنی ها، فهم تجربه زیسته و نتایج تحقیق در هر دو رویکرد پدیدار شناسی توصیفی و تفسیری مشابه هم هستند.

با وجود علاقه مشترک به تجربه زیسته و نگرستن به آن تفاوت هایی هم بین این دو رویکرد وجود دارد که وجنار و سوانسون (۲۰۰۷) به نقل از دانایی فرد و کاظمی، (۱۳۹۰، صص. ۱۲۸-۱۲۹) شماری از بارزترین تفاوت های دو نحله اصلی پدیدارشناسی را به صورت زیر مشخص نموده اند:

جدول ۳: تفاوت های پدیدار شناسی توصیفی و تفسیری

پدیدار شناسی توصیفی	پدیدار شناسی تفسیری
تأکید بر توصیف ذوات عمومی و فراگیر پدیده ها	تأکید بر درک پدیده در بستر آن
نگاه به فرد به مثابه بازتابنده جهانی که در آن زندگی می کند.	نگاه به فرد به عنوان یک موجود مفسر
خودنگری و آگاهی هرس شده از دانش پیشین، به توصیف آزاد پژوهشگران از پدیده می انجامد	پژوهشگران به عنوان افرادی دارای پیش زمینه های خاص، به باهم سازی فعالانه تفاسیر در مورد یک پدیده می پردازند.
تبعیت از شیوه دقیق علمی ایجاد شده، دستیابی به توصیف ذات فراگیر یا ساختارهای ماهوی را تضمین می کند.	یک پژوهشگر نیازمند ایجاد معیارهایی مبتنی بر بستر (زمینه) به منظور اعتباربخشی به تفاسیر باهم ساخته اش است.
جداسازی عاری از سوءگیری بودن، توصیف را تضمین می کند.	درک و باهم سازی تفاسیر به وسیله پژوهشگر و مشارکت کنندگان است که تفاسیر را معنا می سازد.

جمع بندی و نتیجه گیری

کاربرد روش پدیده شناسی به محققین کمک می کند تا فارغ از محاسبات آماری که گاهی نه تنها کمک کننده حل مسائل حرفه ای نمی باشند، بلکه ممکن است مشکل ساز هم باشند، به مطالعه عمیق پدیده ها بپردازند و قادر باشند یک سیستم تفسیری و تبیینی ایجاد کنند که به کمک آن ارتباط و تبادلات و تعاملات درونی خود را با دیگران و هر چیز دیگری که در محدوده تجارب زندگی است، با استفاده از شیوه هایی مثل توصیف، تصور و تفکر، درک نمایند. با این روش می توان تجربه زنده را مطالعه و پدیده ها را همان طور که در آگاهی وجود دارد، تبیین نمود. همچنین جوهر یا معنی پدیده ها را کشف و به توصیف معانی تجربی زندگی به همان گونه که با آنها زندگی می کنیم دست یافت و نهایت این روش، قادر خواهند بود با درک کلی از پدیده های تحت مطالعه به ارائه نظریه مرتبط با زندگی فردی با تجربه طولانی مدت یک پدیده یا رفتارهای انسانی بپردازد.

توجه به پژوهشهای کیفی از جمله به کارگیری روش پدیدارشناختی توصیفی و تفسیری روند فزاینده ای به خود گرفته است. گرچه در برخی موارد دیده شده است که این روش شناسی ها با هم یکسان تلقی می شوند اما در عین داشتن تشابه دارای تفاوت هایی نیز هستند. یکی از وجوه اشتراک این روش شناسی ها، استفاده از تجربه شخصی مشارکت کنندگان در پژوهش و دستیابی به اطلاعاتی درباره تجربه زیسته فرد از طریق درون نگری است که آنها را کاملاً از روش شناسی های کمی جدا می سازد. گرچه در این روش شناسی ها، وجود سوگیری های فرد را مورد توجه قرار می دهند اما در پژوهش های پدیدارشناختی تلاش برای کنار نهادن این سوگیری ها برای دست یابی به توصیفی صحیح از پدیده مورد نظر است، در حالی که از منظر روش شناسی هرمنوتیکی توجه به سوگیری های فرد از آن جهت اهمیت دارد که بدون آنها دستیابی به تفسیری مناسب امکان پذیر نیست. با توجه به این نکته که سوگیری های فرد با تغییر موقعیت تاریخی وی تغییر می کنند، در پژوهش های هرمنوتیکی یا تفسیری بر خلاف پژوهش های پدیدارشناختی توصیفی دستیابی به دانش نهایی امکان پذیر نیست.

منابع

- احمدی، بابک، (۱۳۸۰)، ساختار و هرمنوتیک. تهران: انتشارات گام نو
- باقری، خسرو؛ سجادیه، نرگس و توسلی، طیبه. (۱۳۸۹)، رویکردها و روش های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- پرتوی، پروین (۱۳۸۷)، پدیدار شناسی مکان، تهران، هنر، چاپ اول.
- حق، علی. (۱۳۸۳). مرور مراحل سه گانه پدیدارشناسی هوسرل. فصلنامه فلسفه، ۳(۵)، ۲۱۲-۱۹۷
- دانایی فرد، حسن و کاظمی، حسین، (۱۳۹۰). پژوهشهای تفسیری در سازمان، استراتژی های پدیدار شناسی و پدیدار نگاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)
- دهقانی ناژوانی، فهیمه (۱۳۸۶)، پدیدار شناسی، پژوهشکده باقرالعلوم، برگرفته از: هوسرل، ادموند، ایده پدیده شناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ساکالوفسکی، رابرت (۱۳۸۷). درآمدی بر پایدار شناسی (ترجمه محمدرضا قربانی). تهران: انتشارات گام نو
- عابدی، حیدر علی (۱۳۸۵)، تحقیقات کیفی، فصلنامه حوزه و دانشگاه، روش شناسی علوم انسانی، سال دوازدهم، شماره ۴۷، صص ۶۲-۷۹.
- کرسول، جان دبلیو (۱۳۹۶) طرح پژوهش رویکردهای کیفی، کمی و ترکیبی، ترجمه علیرضا کیامنش و مریم دانای طوسی، تهران، جهاد دانشگاهی.
- نقیب زاده احمد و فاضلی، حبیب. (۱۳۸۵). درآمدی بر پدیدارشناسی مثابه روشی علمی، پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱ (۲)، ۵۳-۳۰
- ورنو، روزه وال، ژان وال و دیگران (۱۳۸۷). نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه های هست بودن (بر گرفته و ترجمه یحیی مهدوی، چاپ دوم)، تهران: انتشارات خوارزمی
- هوسرل، ادموند (۱۳۸۶)، ایده پدیده شناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- هالوی، ایمی و ویلر، استفان. روش های تحقیق کیفی در پرستاری، مترجمین: عابدی، ح، روانی پور، م، کریم الهی، م. و یوسفی، ح، ۱۳۸۵، انتشارات بشری، تهران.
- Burger, D. (2005). Phenomenological Perspectives on Change. Retrieved from <http://www.managementportal.net>
- Burns, N. & Grove, K. C., (2001 and 2007), Understanding Nursing Research, 4th edition, Philadelphia, W.B. Saunders.
- Borg, W. & Gall, M., (2003), Educational Research, 6th edition, Longman
- Bassett, C. (2006). Phenomenology. In C. Bassett (Eds), Qualitative research in health care (pp 177-154), Hoboken: John Wiley & Sons.
- Creswell, w. John, (2007), "Qualitative Inquiry and research design; choosing Among Five approaches", (second Edition).thousands oaks, ca, Sage Publications.

Denzin, N. K., & Lincoln, Y. S. (Eds.). (2000). *Handbook of qualitative research* (2nd ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.

De Warren, N. (2012). Andrea Staiti, Geistigkeit, Leben und geschichtliche Welt in der Transzendentalphänomenologie Husserls. *Husserl Studies*, 28(2), 161-166.

De marrais , k., & tisdale , k. (2002), "what happens when researchers inquire into difficult emotions? reflection on women anger through qualitative interview", *journal of educational psychologist*, 32(2). 115-123.

Dall'Alba, G. (Ed.). (2010). *Exploring education through phenomenology: Diverse approaches*. Wiley-Blackwell

Groenewald, T. (2004). A phenomenological research design illustrated. *International journal of qualitative methods*, 3(1), 42-55.

Husserl, E. (1982). *Ideas pertaining to a Pure Phenomenology and to a Phenomenological Philosophy*, (translated by R.Rojcewicz and A. schuwer), Netherlands: Kluwer Academic Publisher. (Original work published in 1965).

Langdridge, D. (2008). Phenomenology and critical social psychology: Directions and debates in theory and research. *Social and Personality Psychology Compass*, 2(3), 1126-1142.

Leininger, M. and McFarland M. R., (2002), *Trancultural Nursing*, 3 rd ed., NewYork, MC Graw-Hill, Medical Pub.

Morse, J. M. And Field, P. A., (1996), *Nursing Research, The Application of Qualitative Approaches*, 2nd Edition, Chapman & Hall Co., London.

Moustakas, C. E. (1994). *Phenomenological research methods*. Thousand Oaks, CA.

Moerer,tammy, & creswell,john,(2004),"using transcendental phenomenology to explore the "ripple effect" in a leadership mentoring program, *international journal of qualitative methods*,3(2),june,2004.

Macann, C. E. (1993). *Four Phenomenological Philosophers: Husserl, Heidegger, Sartre, Merleau-Ponty*. London: Routledge.

Nicol, R. (2014). Entering the Fray: The role of outdoor education in providing nature-based experiences that matter. *Educational Philosophy and Theory*, 46(5), 449-461.

Rapport, f, & wainwright , p, (2006),"phenomenology as a paradigm of movement", *nursing inquiry* ,13(3), 228-236.

Vishnevsky, T. and Beanlands, H.,(2004), "Qualitative Research".*Nephrology Nursing Journal*, Pitman:Mar / Apr. Vol. 31, Iss. 2; p. 234 (5pages).

Van Manen , m. (1990), "researching lived experience :human science for an action sensitive pedagogy. London , Ontario , Canada: the university of western Ontario.

Willig, C. (2013). *Introducing qualitative research in psychology*. London: McGraw-Hill Education (UK).

Wilson, A. M. (2014). Application of Heideggerian phenomenology to mentorship of nursing students. *Journal of advanced nursing*, 70(12), 2910-2919.

Wojnar, D. M., & Swanson, K. M. (2007). Phenomenology an exploration. *Journal of holistic nursing*, 25(3), 172-180.

Yanowa,dvora. & Schwartz-shea , peregrine., (2006),"interpretation and method ;empirical research methods and the interpretive turn". By M.E,SHARPE London inc.